[معنویت خواهی و بایسته های تبلیغ معنوی](http://lobolmizan.ir/bymir/book.php?tab=2&play=editform&id=1489)

**بسم الله الرّحمن الرّحیم**

**عالم، رنگ خدایی می‌گیرد**

**سؤال:** با توجه به این‌که عصر جدید را دوران بازگشت به معنویت نام‌گذاری کرده‌اند و شواهدی حاکی از آن است که این نام‌گذاری نشان از باوری صحیح، صادق و مطابق با واقع است. امروزه گرایش به معنویت را در عرصه‌های گوناگون سیاسی، اجتماعی، فلسفی، هنری و حتی اقتصادی شاهد هستیم. به‌لحاظ اجتماعی، اکنون به خوبی مشاهده می‌کنیم که در تمامی قاره‌ها و اغلب کشورهای جهان گرایش به معنویت رواج یافته است. این کشش در هر اجتماع به فراخور فرهنگ اختصاصی که در اغلب اوقات متاثر از جهانی‌شدن است، مدل‌های معنوی متفاوتی را رقم زده است. به‌عبارت دیگر، متعلق بیرونی که افراد با تمسک به آن خواهان ارضای کشش معنویت‌خواهی خویش هستند، بسیار متنوع و گوناگون است. همان‌گونه که بحثِ راجع ‌به علل ایجاد و دلایل رونق معنویت‌خواهی، متعدد و مفصل است. به هر حال، آنچه اکنون موضوع گفت‌وگوی ما با جنابعالی است اشاره به این واقعیت خواهد بود که روح معنویت‌خواهی در دنیای پست‌مدرن به‌وجود آمده و این اتفاق به‌نفسه، حادثه‌ی مبارک و خوشایندی است. آنچه اکنون در مقام پرسش نخست به ذهن می‌رسد، در این‌باره است که چه تحلیلی از معنویت‌خواهی و معنویت‌گرایی عصر جدید ارائه می‌دهید؟

**جواب:** بسم اللّه الرّحمن الرّحیم: اصل بر این است که اراده‌ی الهی در هر تاریخی به شکلِ مناسبِ آن تاریخ ظهور می‌کند. مولوی می‌گوید:

چون که سرکه سرکگی افزون کند پس شکر را واجب افزونی بود

به‌هر حال،‌ دنیا برای همیشه سکولاریته باقی نمی‌ماند. این رویه نیز در طول تاریخِ ظهور انبیا قابل مشاهده است. بعد از هر دوره فترتی، که بشر با خلأ حضور انبیاء روبه‌رو می‌شود، پیامبری ظهور کرده است. طبق همین قاعده اهل ایمان همواره به‌دنبال یافتن نشانه‌هایی در تغییر اوضاع هستند، به این معنا که خداوند چه حضوری در تاریخ امروزین ما خواهد داشت. این طبق همان قاعده است که خداوند در سوره ابراهیم«علیه‌السلام» به رسول خدا«صلوات‌اللّه‌علیه‌وآله» می‌فرماید: «وَذَكِّرْهُم ْبِأَیَّامِ اللَّهِ»(ابراهیم/5) ای رسول خدا «ایّامُ الله» را به یاد مردمان آور. «ایّامُ الله» یعنی آن نقطه‌های عطف تاریخی را که خداوند به معنای خاص ظهور می‌یابد. چنین تعبیری به معنای آن است که در مراحلی از تاریخ در عالم، ورای حادثه‌های عادی، گرایش‌های خاصی در روابط اجتماعی انسان‌ها اتفاق می‌افتاده و خداوند قلب انسان‌ها را متأثر از معنویت می‌کرده است. اتفاقاتی که مبتنی براراده خاص الهی است. بر اساس چنین سنتی باید معترف بود که شواهدی در صحنه است که نشان می‌دهد دوران مدرنیته و فضای سکولاریته به پایان تاریخ خود نزدیک شده است و زمان حضور عالمی دیگر با هویتی متفاوت فراهم شده است. دو نامه‌‌ای که رهبری انقلاب در سال‌های اخیر به جوانان اروپا و امریکا نوشتند ناظر به چنین فضایی است و البته باید بدانیم از آن طرف هم شیطان همواره مترصد است که این نور را خاموش کند. زمانی که نور دین محمد«صلوات‌اللّه‌علیه‌وآله» می‌رفت تا جزیرة العرب را فرا گیرد، شیطان تلاش کرد به‌گونه‌ای مانع شود. به‌شکل پیرمردی در دارالنُدبه ظاهر شد و جریان جنگ بدر را به امید متوقف‌ساختن اراده الهی، رقم زد و در آخر هم که دید جنگ به نفع مسلمانان دارد رقم می‌خورد، از ادامه‌ی کار مأیوس شد و خواست صحنه را ترک کند. به او گفتند کجا می‌روی؟ گفت من چیزی را می‌بینم که شما نمی‌بینید. قرآن کريم در اين‌که شيطان در ميدان جنگ بدر مجسّم گرديد و مشرکان را تشجيع نمود و هنگامي که ملائکه را ديد فرار کرد، مي‌فرمايد: «وَ إِذْ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطانُ أَعْمالَهُمْ وَ قالَ لا غالِبَ لَكُمُ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَ إِنِّي جارٌ لَكُمْ فَلَمَّا تَراءَتِ الْفِئَتانِ نَكَصَ عَلى‏ عَقِبَيْهِ وَ قالَ إِنِّي بَري‏ءٌ مِنْكُمْ إِنِّي أَرى‏ ما لا تَرَوْن‏»(انفال/ 48) و(ياد کن) هنگامي را که شيطان اعمال آنان را بر ايشان زينت داده و گفت: امروز هيچ کس از مردم بر شما پيروز نخواهد شد، و من پناه شما هستم پس هنگامي که دو گروه، يکديگر را ديدند (شيطان) به عقب برگشت و گفت: من از شما بيزارم من چيزي را مي بينم که شما نمي بينيد. مجمع البيان از امام باقر و امام صادق«عليهما‌السّلام» نقل کرده: «شيطان به صورت سراقة بن مالک از اشراف بني‌کنانه درآمد، و به آن‌ها گفت: من پناه شما هستم، کسي قدرت پيروز شدن بر شما را ندارد و دستش در دست ابوجهل بود، چون ملائکه را ديد، پابه فرار .

مولانا اين تكه تاريخ و فرار شيطان از ترس ملائكه را در قالب اشعارى بيان كرده است. می‌گوید.

همچون شيطان در سپه شد صد يكم خواند افسون كه اننى جار لكم

چون قريش از گفت او حاضر شدند هر دو لشكر در ملاقات آمدند

ديد شيطان از ملائكه اسپهى سوى صف مؤمنان اندر رهى

پاى خود واپس كشيده مى گرفت كه همى بينم سپاهى من شگفت

دى زعيم الجيش بودى اى لعين وين زمان ، نامرد و ناچيز و مهين

امروز هم اگر متوجه حضور اراده‌ی خاص الهی در این تاریخ بشویم دیگر در مقابل موانع شیطانی صبور و پایدار خواهیم ماند.

نکته‌ای که نباید از آن غفلت کرد وگرنه از حقیقت بزرگ این تاریخ غافل می‌شویم، این است که حقیقتاً اراده‌ی الهی به صورتی خاص به این تاریخ تعلق گرفته و طبق آن اراده، عالم به رنگ خدایی در خواهد آمد و خداوند به تاریخ ما برمی‌گردد، به همان معنایی که نیچه با نظر به فرهنگ مدرنیته، متذکر عدم حضور حضرت حق در مناسبات اجتماعی شد و در حال حاضر شرایط برعکس شده است. شواهد نشان می‌دهد خدایی که فرهنگ مدرنیته، ‌خواهان مُردنش بود، بر خلاف اراده‌ی فرهنگ سکولاریته، به تاریخ ما باز گشته است. هنر ما در چنین شرایطی این است که زمانه خود را بشناسیم و ماورای تمدن غربی، به آینده‌ی خود بنگریم، باید طلوع حضور حضرت حق را در غروب تمدن غرب مدّ نظرها قرار دهیم و در عالم جدیدی که در پیش است تنفس کنیم و با جدیت تمام و امید فراوان به وظایف خود عمل نماییم.

اگر حضرت امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌‌علیه» متوجه این نوع حضور نبودند، نمی‌توانستند چنین مقاومت جانانه‌ای در برابر قدرت‌های جهانی داشته باشند و همه دیدیم که این مقاومت چگونه به ثمر نشست. اگر هنوز در سایر ممالک، انقلابی در راستای نظر به معنویات جواب نداد، به این علت است که آن جاها همچنان به ادامه‌ی حیات مدرنیته معتقداند و آن نوع زندگی را که فرهنگ مدرن در مقابل آن قرار داده تأیید می‌کنند و البته چیزی نمی‌گذرد که با ناکام‌ماندنِ هرچه بیشترِ فرهنگ مدرنیته در این نوع نگاه تجدید نظر می‌نمایند.

**اگر از رنج بی‌توحیدی آگاه شویم**

می‌توان فضای موجود را شبیه شرایطی دانست که شیاطین در مقابل پیام‌ها و رهنمودهای آسمانی انبیاء که چراغ‌های روشنی جهت هدایت بشر می‌باشند، با صعود به آسمان معنویت، استراق سمع می‌کردند و اخبار غیبی را می‌دزدیدند. خداوند در قرآن می‌فرماید: در عین آن‌که ما هدایت‌های الهی را از هر شیطان رجیمی حفظ می‌کنیم، شیطان اخبار غیبی را می‌دزدد. «إِلاَّ مَنِ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَأَتْبَعَهُ شِهابٌ مُبين‏»(حجر/18) مگر در آن حدّ که آنان استراق سمع می‌کنند و در آن صورت هم فرشته‌گان با شهاب‌ها و انوار خود آن‌ها را دفع می‌نمایند و نمی‌گذارند که به مقاصد خود دست یابند. نمونه‌ی آن را امروز در عرفان‌های منفی ملاحظه می‌کنید که حاصل استراق سمع شیاطین است تا نسل جدید را از نفخه‌ی الهیه‌ای که شروع به وزیدن کرده دور سازند. به نگاه من تلاش‌های ژورنالیستی نیز برای مقابله با نسیم معنویت‌خواهی این تاریخ مجهز شده است که البته بی‌فایده است و خورشید را نمی‌توان با فوت دهان خاموش کرد.

اگر در افقی که حضرت امام و رهبری انقلاب متذکر می‌شوند، درست ورود پیدا کنیم، می‌توانیم به‌فضای تاریخی که متعلق به خداوند است داخل شویم. طبق روایتی که از امام سجاد نقل شده: در آخر‌الزمان متعمقین و فرهیختگانی در راستای رجوع به توحید به معنای عمیق کلمه خواهند آمد که خداوند سوره‌ی توحید و شش آیه‌ی ابتدایی سوره‌ی حدید را برای آنان آورده است.[[1]](#footnote-1) بنابراین بشر در این دوران نیازمند توحید نابی است که بتواند به کمک نور آن توحید، از ظلمات این دوران عبور کند و اگر بتوانیم چنین توحیدی را بر اساس آموزه‌های اسلامی ارائه دهیم، جواب‌های مثبت و بنیادینی دریافت خواهیم کرد. مشکل ما در این قسمت است که توانایی خودمان را به صحنه نیاورده‌ایم و از غیبت توحید اسلامی در رنج نیستیم؛ یعنی جریان‌های دینی، رنج بی‌توحیدی خود را احساس نمی‌کنند.می‌گویند ما نماز می‌خوانیم، روزه هم می‌گیریم پس دیگر تکلیفی نداریم، حال آن‌که خداوند، توحید بالاتری را برای جهان اسلام و برای پیدایش جهان بشریِ جدیدی اراده کرده است. اگر از رنج بی‌توحیدی‌مان آگاه شویم و حضور تاریخی ِ برتری را عزم کنیم؛ گرفتار آسیب‌هایی که آنها را مشکلات اساسی فرهنگی می‌دانیم، نخواهیم شد.

**سؤال:** از زوایه‌ی دیگر، می‌توان جهان امروزی را چنین تبیین و تشریح کرد که بعد از نهادینه‌شدن مدرنیته و سپس با ظهورِ نیست‌انگاری در غرب، شاهد رواج گرایش‌های معنوی نیز هستیم. در این فضا، هر تفکر و روش التقاطی و تعجب‌برانگیزی را می‌توان یافت. حتی می‌توان برخی معنویت‌های پوچ‌گرا نظیر شیطان‌گرایی را دید و بسیاری گونه‌های دیگر را، که روشی یکسره شک‌گرا، ساختارشکن و لاابالی به خود گرفته‌اند. به‌واقع در این دوران، معنویت گونه‌های متفاوت و متناقضی به خود گرفته، از پیدایش انواعی از گروه‌های تکفیری تا رونق برخی انقلاب‌های پاک و معنویت‌گرا؛ از شدت‌یافتن قرائت معنوی و مدرنی که هالیوود با قدرت به جهان مخابره می‌کند تا بازگشت برخی فرقه‌های معنوی در قلب اروپا و امریکا. گویا جهان در فضای برزخی و بینابینی قرار دارد، میان وضعیت سده‌های گذشته و وضعیتی که شما در پاسخ به پرسش قبل مطرح کردید. در این اوضاع و شرایطِ بین‌المللی، چگونه یک انسان معنویت‌‌خواه می‌تواند از پس این تشتت آراء برآید و معنویت راستین را بیابد؟

**تعارض عظیم بشر این دوران**

**جواب:** ابتدا باید روشن شود فکر مدرنی که موجب ظهور رنسانس شد و وعده‌هایی به بشر داد، کارش به کجا کشید. این وعده‌ها حدود چهارصد سال بشر را به‌خود مشغول کرد. اکنون که ما با هم در حال گفت‌وگو هستیم، هیچ کشوری را نمی‌بینیم که طالب توسعه نباشد، توسعه یعنی غربی‌شدن؛ یعنی پذیرفتن وعده‌های فرهنگ مدرن و امید بستن به وعده‌های غرب. از آن طرف شرایطی به وجود آمده که اندیشمندان دنیا متوجه شده‌اند آن وعده‌ها به سرانجام نمی‌رسد؛ بدین معنا که مدرنیته به تعبیر هابرماس: یک پروژه‌ی ناتمام بود. غرب به‌مرور دریافته جواب‌گوی توسعه‌ای نیست که از قبل وعده آن را داده بود. در این مورد تفاوتی هم بین جهان توسعه نیافته با کشورهای به اصطلاح توسعه‌یافته نیست، تنها تفاوت این است که کشوری مثل فرانسه به توسعه‌یافتگی رسیده است و آن وعده‌ها را نیافته ولی کشورهای توسعه نیافته از جهتی امید دارند که می‌توانند مشکلات پیش‌آمده را که ناشی از غفلت از معنویت است، با توسعه‌یافتگی برطرف کنند ولی در عین حال دارند متوجه می‌شوند نمی‌توان امید چندانی به آینده‌ی توسعه‌یافتگی داشت و لذا آن را با جدّیت دنبال نمی‌کنند و از این جهت می‌توانید به این فکر باشید که تاریخ دیگری در حال آغاز است که در دل آن بشر می‌یابد گویا آرمان‌های توسعه‌یافتگی جواب‌گو نیست. این «خودآگاهی» در جای‌جای عالم در حال محقق شدن است که باید از مدرنیته عبور کنند، اما از آن طرف تمام زندگی خود را بر بنیاد مدرنتیه استوار ساخته‌اند. از این‌رو بشرِ این دوران با یک تعارض عظیم روبرو است و این وظیفه متفکران جامعه است که روح زمانه خود را درست درک کنند و تفکری را به میان آورند که مردم نسبت به چنین تعارضی فکر نمایند و راه حل نهایی را در نظر بگیرند.

حضرت امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» به‌عنوان متفکر عصر ما، به‌خوبی چیستی و ماهیت آنچه را مردم در آن گرفتار شده بودند درک کردند و شرایط را نسبت به اهداف جامعه بازخوانی نمودند. آنچه مردم حقیقتاً خواهان آن بودند، حیات قدسی بود؛ به‌همین دلیل وقتی حضرت امام دعوت خود را به گوش مردم رساندند، مردم دریافتند که این صدایی است آشنا و از عمق جان خودشان است ولی در فضای آن گرفتاری و تعارضی که عرض شد، نمی‌دانستند چکار باید بکنند و چگونه تصمیم‌گیری کنند تا بالاخره تصمیم خود را در راستای انقلاب اسلامی گرفتند.

ممکن است به صحبت بنده اشکال بگیرید، که ما هنوز شواهدی حاکی از عبور از مدرنیته را در مردم حس نمی‌کنیم و حتی عکس آن را حس می‌کنیم، می‌بینیم جوانان دنیا با سرعت به طرف مدرنیته می‌روند. عرض بنده آن است که اگر لایه‌ی زیرین طلب مدرن‌شدن را با طلب قدسی‌شدن مقایسه کنید، می‌بینید با این‌همه، اگر آن‌ها را دعوت به حیات قدسی کنید، در بین آن‌ها گوش‌های شنوای چشم‌گیری وجود دارد، مشروط بر آن‌که متوجه شوند دعوت شما دعوتی است ماوراء ادامه فرهنگ مدرن، اما اگر به نوعی از حیات معنوی دعوت کنید که ادامه‌ی همان مدرنیته است، توجهی نخواهند کرد زیرا دعوت مدرنیته‌ به دین در راستای بقای خودِ مدرنیته است و این غیر از دعوتی است که جوانانِ حقیقت‌خواه به دنبال آن‌اند و به دنبال تاریخی‌ هستند که ادامه‌ی مدرنیته نباشد.

با توجه به مسئله‌ی فوق در پاسخ به پرسش جنابعالی عرض می‌کنم اگر رویکردِ رجوع به معنویت، قدسی شد تاریخ جدیدی شروع می‌شود و این غیر از معنویتی است که ادامه‌ی مدرنیته است و در زیر پوست آن معنویتِ شبیه قدسی، سکولاریته پنهان می‌باشد و در این فضا با حضور در مسجد و کلیسا از ادامه‌ی مدرنیته بیرون نخواهیم شد، از این جهت باید سخت متوجه بی‌فایده بودن دین‌داری در پازل مدرنیته بود. اگر بخواهیم جواب گرایش‌های معنویِ این نسل را بدهیم باید به‌کلی از این فضا خارج شد. بنابراین رویکردی که بخواهد از چنگال سکولاریته آزاد باشد و راه‌های آسمان معنویت را به سوی بشر بگشاید باید با موضوع سکولاریته به صورتی بنیادین برخورد کند و این حتماً باید با روح عبور از فرهنگ مدرنیته همراه باشد. به همان شکلی که رِنه‌گنون و از آن دقیق‌تر حضرت امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» به آن اشاره دارند و تمدنی غیر از تمدن غربی را مدّ نظر بشر قرار می‌دهند. البته سنت‌گراهایی مثل رنه‌گنون و شُوان و سید حسین نصر ناظر به ارائه‌ی یک تمدن جدید نیستند و با این که نظریه‌ی «حکمت خالده» ایده‌ی خوبی را در بر دارد ولی در حدّی نیست که انسان را از چنگال دینِ مدرنیته‌زده خارج کنند. حرف ما غیر آن ایده است، ما معتقد به ضرورت رجوع به انبیا هستیم. البته آن‌ها هم منکر این گفته نمی‌شوند ولی تأکید ما در رجوع به انبیاء تأکید بر آن نوع حیات اجتماعی است که آموزه‌های انبیاء آن را مدیریت کنند.

**سؤال:** وظیفه‌ی ما به‌عنوان دست‌اندرکاران مسائل فرهنگی و مروجین معارف اسلامی در چنین شرایطی چیست؟

**جواب:** در ابتدا باید متوجه باشیم همان‌طور که عرض شد رویکرد ما در این تاریخ، حیات دینی در امتداد مدرنیته نیست، بلکه رویکردی است ماورای مدرنیته. مهم‌ترین مسئله این است که متوجه باشیم کجا را نشانه رفته‌ایم. در این دوره‌ اگر بخواهیم خدایی که به حاشیه رفته است به زندگی‌ها برگردد، باید افق را در رجوع به اسماء الهی قرار دهیم و نه رجوع به خدای متافیزیکی و مفهومی. رجوع به اسماء الهی یعنی اعتقاد به خدایی که در عالم، حیّ و حاضر است و قرآن در این راستا می‌فرماید: «وَ لِلَّهِ الْأَسْماءُ الْحُسْنى‏ فَادْعُوهُ بِها»(اعراف/180) خدای را اسماء حسنایی هست، او را از طریق رجوع به اسماء حسنایش بخوانید. این همان خدای علی«علیه‌السلام» در نهج‌البلاغه است؛ به‌عنوان فردی که نهج‌البلاغه را تا حدّی می‌شناسم و با مباحث فلسفه‌ی ملاصدرا نیز آشنایی دارم؛ معتقدم حتی نباید در بحث‌های توحیدیِ نهج‌البلاغه نگاه حکمت متعالیه ملاصدرا را داخل کرد؛ زیرا ملاصدرا در عین آن شوق الهی که دارد، در تفکر فلسفی‌اش نمی‌تواند تا اوج توحید علی«علیه‌السلام» بالا بیاید. فهم این جمله‌ی حضرت علی«علیه‌السلام» که در توصیف حضور خدا در عالم می‌فرماید: «مَعَ‏ كُلِ‏ شَيْ‏ءٍ لَا بِمُقَارَنَةٍ وَ غَيْرُ كُلِّ شَيْ‏ءٍ لَا بِمُزَايَلَةٍ»[[2]](#footnote-2) خداوند با هر چیزی هست ولی نه آن‌که عین آن چیز باشد و غیر هر چیز است ولی نه آن‌که جدای از آن باشد. نیازمندِ توحید قلبی است. توحید عقلی برای فهم این نکته ناتوان است. ولی عارف با نظر به مبنایی‌ترین نکته توحیدی به سراغ فهم توحید می‌رود. با این رویکرد به خدا و اسماء الهی می‌توانید متذکر کسانی شوید که خواهان عبور از مدرنتیه هستند. بنده معتقدم برای کاربردی‌کردن این مسئله باید به معرفت‌ نفس که وجوداً ناظر به حق‌تعالی است، توجه ویژه داشته باشیم و در این رابطه، آثار عرفانی حضرت امام«رضوان‌اللّه‌تعالی‌علیه» راهنماهای خوبی هستند.

**سؤال:** از جمله مسائل مهم در تبلیغ، فهم اوضاع و شرایط فرهنگی جامعه است. این‌که در امر تبلیغ باید تحت چه شرایط و با تاکید بر چه مؤلفه‌هایی اقدام کرد امر مهمی است. فضای یکی از کتاب‌های شما پیش‌زمینه ذهنی من در طرح این مسئله شده است؛ و آن کتاب «آشتی باخدا ازطریق آشتی با خود راستین» است. نحوه‌ی ورود به بحث و همچنین قالب و چینش مطالب کتاب، خوب و امروزی است. نویسنده به‌خوبی فضای اجتماعی- معرفتی جوانِ امروز را درک کرده و بر همین اساس، به طرح مباحث پرداخته است. به نظر بنده در این کتاب توانسته‌اید معارف اسلامی را به ‌شکل مسئله‌محور و با توجه به دغدغه‌های معرفتی جوان امروزی ارائه دهید. این روش تا حدودی منطبق بر شیوه‌های تبلیغیِ معنویت‌گراییِ جدید است، شیوه‌ای که از بسیاری جهات موفق و تاثیرگذار بوده است. بنابراین توضیح دهید، با توجه به مختصات جامعه امروزی ایران و در مقام تبلیغ دین و معنویت در دنیای جدید، باید به چه مؤلفه‌هایی توجه داشت؟

**راه عبور از نیهیلیسم**

**جواب:** روح کتاب مذکور دو افق را در نظر گرفته است. یکی روح نیهیلیستی عالم را؛ زیرا اساسی‌ترین نکته‌ای که امروز باید در موضوعِ تبلیغات در نظر گرفت درک نیهیلیسم است. بنده معتقدم تا کسی زهر نیهیلیسم را نچشده باشد نمی‌تواند حرفی برای عبور از فضایِ موجود و رجوع به عالم قدس داشته باشد. باید نیهیلیسم به‌خوبی حس شود؛ چرا که در روزگاری زندگی می‌کنیم که پوچ‌گرایی به معنای نیهیلیسمِ آن بر بسیاری از افکار سیطره افکنده است. درست است که از آن طرف، حضرت حق طلوع کرده است ولی از آن طرف هم، این حس در ما نهفته است که در دل دنیای نیهیلیسم، چون استخوانی بلعیده می‌شویم و چون جسد نیمه‌جانی در خاکِ ناسوتی عالم فرو می‌رویم. نخست این مسئله باید به‌خوبی حس شود تا بدانیم از چه چیزی باید عبور کنیم و به کجا روی آوریم. اگر نتوانیم با آموزه‌های خود از خدایِ مفهومی به خدای وجودی رجوع کنیم از فرهنگ مدرنیته و فرهنگ نیهیلیسمی آن عبور نخواهیم کرد. هر چند که شواهدی در میان است که در آینده محافل نورانی و معنوی خواهیم داشت و نسبت بشر با خدا متحول خواهد شد ولی این را هم باید بدانیم محافلِ سنتی ما آرام‌آرام ضعیف می‌شوند؛ چرا که متوجه نیستند نیهیلیسم از طریق مشغول‌شدن به خدایِ مفهومی، آن‌ها را نیز در برگرفته، ولی متأسفانه عمق فاجعه به مغز استخوان آن‌ها ننشسته است. تفاوت امام خمینی با دیگر علما در همین نکته بود. امام افق را در آن تاریخ دیدند؛ و متوجه شدند اگر همچنان کارها ادامه یابد روحیه‌ی گرایش به مذهب به بن‌بست کشیده می‌شود. نظام شاهنشاهی با بستر قراردادن غرب، افقی را ترسیم کرده بود که دیگر از دین‌داری جز قالبیِ درون‌تهی نمی‌ماند و حضرت امام«رضوان‌اللّه‌تعالی‌علیه» در دل آن شرایط طرح خود را پی‌ریزی کرد. زیرا متوجه بودند تمام امکاناتی که تا حال گمان می‌شد به واسطه آن‌ها می‌توان نجات پیدا کرد از بین رفته است و باید با تمام وجود به خدا برگشت. باید به خدا برگشت مثل زمانی که موج در وسط دریا اطراف کشتی را بگیرد و افراد مطمئن شوند هیچ راه نجاتی وجود ندارد و لذا «دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصينَ لَهُ الدِّينَ»(یونس/22) با تمام وجود خدا را می‌خوانند. در دوران شاهنشاهی برخی از مومنان گمانشان آن بود که شرایط چندان ناگوار نیست و هنوز متدینین خمس و زکات خود را پرداخت می‌کنند و مردم نمازشان را می‌خوانند. در حالی‌که روح نیهیلیسمی در حال سیطره بر همه افکار کشور بود و همین امر به مرور مردم را از سنت دینی دور می‌کرد. این شرایط را هر کسی نمی‌دید. علامه طباطبایی«رحمة‌اللّه‌علیه» موضوع را در نجف احساس کردند و با آمدن به قم تفسیر المیزان را با رویکرد عبور از نیهیلیسمِ دوران تنظیم کردند و حضرت امام، روحِ نیهیلیسمی را در تمام جهان و به‌ویژه در ایران دید و بر آن شد تا آن فاجعه بزرگ را به صورتی اساسی درمان نماید. به هر حال امروز هم درک نیهیلیسم به‌معنای هیچ‌شدن همه‌ی مبانی انسانیتِ انسان، ضروری است. چنانچه می‌دانید در کتاب «آشتی با خدا از طریق آشتی با خود راستین» نشان داده شده که زهر نیهیلیسم باید چشیده شود. از این‌رو، واژه پوچی در این کتاب فراوان به‌کار رفته است و البته در تمام کتاب‌های بنده واژه پوچی مدّ نظر بوده است زیرا در این اوضاع این سوال به‌وجود می‌آید که برای جدی‌شدنِ ضرورت معارف اسلامی چه باید انجام دهیم تا به آینده‌ای پر از تنگنا برخورد نکنیم و نه‌تنها گرفتار انواع تنگناها نگردیم؛ بلکه بتوانیم آینده جهان را رقم بزنیم؟ این با شناخت نیهیلیسم ممکن است و کتاب «کربلا مبارزه با پوچی‌ها» بر روی آن تمرکز دارد.

عرض شد در کتاب «آشتی با خدا از طریق آشتی با خود راستین» دو افق مدّ نظر بوده یکی توجه به نیهیلیسم و دیگر نظر به «وجود». جوابی که برای عبور از نیهیلیسم داریم، جز رجوع به «وجود» نیست و یکی از صورت‌های رجوع به «وجود»، نظر به نفس ناطقه‌ی انسان است. علامه طباطبائی«رحمة‌الله‌علیه» این مطلب را به‌ بهترین وجه در کتاب «رسالة‌الولایه» بیان کرده‌اند؛ می‌توان گفت یکی از بهترین روش‌ها برای حضورِ معنوی در این تاریخ، کتاب «رسالة‌الولایه» است. حضرت آیت‌الله جوادی می‌فرمایند: رسالة‌الولایه عالی‌ترین اثر علامه طباطبائی است. همه‌ی همت علامه در آن کتاب این است تا خودشناسی را با رجوع و اتصالِ به حق به ما نشان بدهند. کتاب «آشتی با خدا» سایه‌ای از این تفکر است، تنها یک سایه‌ از این تفکر. کتاب «آشتی با خدا» به زبان محاوره و به زبان نسل جدید تنظیم شده است با این‌همه روش معرفت نفس در هر سطحی جواب این نسل است و به‌تعبیر مقام معظم رهبری جواب استغاثه‌ی این نسل است، با توجه به‌ این‌که این نسل در حال استغاثه است، باید با آن‌ها سخن گفت. در مقام پاسخ به این استغاثه‌ بوده است که پیامبران آماده می‌شدند تا از طریق وَحی الهی حیات برینی را در بستر تاریخ خود بنا نهند و بشرِ آن دوران به کمک وَحی الهی، خود را در آن حیات برین حس می‌کرد.

**و بدین شکل تاریخ جدیدی شکل می‌گیرد**

**سؤال:** می‌فرمایید؛ روش پیامبران طراحی بستری جدید برای فراهم‌نمودن مقدمات حیات برین است. مراد از طراحی بستر جدید چیست؟ و چگونه این بسترِ جدید موجب حیات برین می‌شود؟

**جواب:** پیامبران هیچ‌گاه مردم را به جهت گمراهی‌هایشان مواخذه نمی‌کردند، بلکه با ائمه‌ی کفر مقابله می‌کردند؛ چرا که تمدن‌های استکباری با ادامه‌ی حیات ائمه‌ی کفر باقی است. کافی بود پیامبران با ارائه‌ی مکتب توحیدی‌شان افکار را متوجه کنند که دوره‌ی حاکمیت کفر و استکبار تمام شده است. پیامبر اسلام«صلوات‌اللّه‌علیه‌وآله» با ابوسفیان مستقیماً درگیر نشدند؛ خطاب به سران کفر متذکر شدند حیات آن‌ها به سرآمده و راه دیگری در مقابل بشر گشوده شده، این ابوسفیان است که به تلاطم می‌افتد تا برای جلوگیری از آن سرنوشت، با پیامبر درگیر شود. پیامبر اسلام«صلوات‌اللّه‌علیه‌وآله» سخنان خود را ابتدا در مکه بیان کردند و در آن‌جا چون آن سخنان نفوذ خوبی داشت، مانع ادامه‌ی کار حضرت شدند و ما در این تاریخ همین عمل را در برابر امریکا انجام می‌دهیم. ما با امریکا مستقیماً درگیر نمی‌شویم بلکه فعالیت و کردار ما با مقاومتی که در پیش گرفته‌ایم، به این معنا است که تاریخ امریکا به پایان رسیده است و تمام افعال و کردار امریکا را به چیزی نمی‌گیریم و آن فرهنگ با کارهای خود ادامه‌ی بی‌تاریخی‌ خود را ثابت می‌کند. با این روش، انبیا بستر حضور حیات برتر را فراهم می‌کردند. آنها با طرح نگاه توحیدی، حضور تاریخی خود را شکل می‌دادند و در آن صحنه مسلم تلاش‌های ابوسفیان بی‌فایده بود. وقتی از طرف رسول خدا«صلوات‌اللّه‌علیه‌وآله» در فتح مکه اعلام شد خانه‌ی ابوسفیان برای مسلمانان امن است؛ خانه او پر از جمعیت شد. ملاحظه کنید تا دیروز ابوسفیان راس کفر بوده و اکنون مسلمان شده است! این قضیه به آن معنا است که هرکس قصد مسلمان‌شدن دارد و کوششی برای مقابله با ما ندارد، می‌تواند به خانه ابوسفیان پناه برد. نام این کار رسول خدا«صلوات‌اللّه‌علیه‌وآله» تصرف تاریخی و یا حضور در تاریخ است، در آن حدّ که ابوسفیان بر خلاف میل باطنی‌اش نمی‌تواند خود را از آن تاریخ بی‌تفاوت نگه دارد، هرچند که با ایمان واقعی متوجه توحید رسول خدا«صلوات‌اللّه‌علیه‌وآله» نشد، ولی رسول خدا«صلوات‌اللّه‌علیه‌وآله» به‌خوبی در تصرف تاریخ استکبار به نفع تاریخ توحید موفق شدند.

تولید قدرت به سبک انبیاء غیر از تولید قدرتی است که تکنولوژی به صحنه می‌آورد. تولید قدرت ما عطف بر حق است. بدین‌سان، دیگر قدرتی برای جهان استکباری قائل نخواهیم بود و بدین شکل بستر جدیدِ تاریخی شکل می‌گیرد و حیات برینی که بشر به دنبال آن بود در افق آینده گشوده می‌گردد.

عرض شد عبور از نیهیلیسم با رجوع به «وجود» ممکن است. بحث از «وجود» از دقیق‌ترین مباحث فلسفی است؛ از این که روشن شود «انسان فقط هست» و بقیه ابعاد انسان فرعِ بر این مسئله است. چیزی است که ملاصدرا با تمام تلاش قصد بیان آن را دارد؛ این‌که هستِ شما، غیر از چیستی شما است راه گشوده‌ای است که ما را از حجاب ماهیات و حجاب سوبژکتیویته آزاد می‌کند و در این فضا بود که حضرت امام خمینی«رضوان‌اللّه‌تعالی‌علیه» طلب مردم را می‌دانستند. اشاراتی که فکر می‌کنیم آسان است و حضرت امام به آسانی بیان می‌کردند، در واقع حساس‌ترین حرف‌های تاریخی ما بوده ‌است؛ هر چند به طوری عجیب آسان می‌نماید. مسئله مهم در مقام پاسخ به پرسش جنابعالی این است که نخست باید نیهیلیسم را به‌خوبی بفهمیم و عمق فاجعه‌ای که در این رابطه گریبان بشر را گرفته بشناسیم. اگر عمق فاجعه را نشناسیم در دل فاجعه قدم می‌زنیم و مدرنیته را با بحث‌های دینی ادامه می‌دهیم. مثل این‌که برخی از آن جهت که تکنولوژی فشار زیادی بر روح بشر وارد کرده، برای کاستن این فشار به توصیه‌های دینی می‌پردازند و نه آن‌که بنا داشته باشند از طریق دین، عبودیت خود را معنا ببخشیم. بنده اسم این‌گونه تبلیغ دین را، دین‌داری‌های تلویزیونی نامیده‌ام. این نحوه از دین‌داری در بستر مدرنتیه و در ادامه‌ی مدرنیته است، با این‌هدف که بتوانند مدرنیته را قابل تحمل ‌کنند. این بیان، آن بیانی نیست که حضرت امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» برای تاریخ آورده‌اند. در زندگی‌نامه‌ی آیت‌الله فلسفی آمده که شهید مطهری قبل از عزیمت به پاریس و دیدار با حضرت امام، نزد آیت الله فلسفی می‌آیند که آیا مطلبی برای انتقال به حضرت امام دارند؟ مرحوم فلسفی به شهید مطهری می‌گوید به آقا روح‌الله بگویید آخر چگونه می‌خواهید انقلاب کنید؟ همه‌چیز دست شاه است، چگونه با ارتش مقابله می‌کنید؟ شهید مطهری این مطلب را به امام منتقل می‌کنند و امام خمینی در پاسخ می‌فرمایند ما به‌قطع پیروزیم، خود را آماده کنید. امام در برابر پرسش‌هایی این‌گونه همواره تاکید می‌کردند که به‌قطع پیروزیم، خود را آماده کنید.[[3]](#footnote-3) ملاحظه کنید درک حضور حضرت حق در این عالم از عهده‌ی یک ولیّ الهی برمی‌آید و اوست که نیوشای حضور حق در تاریخ خود می‌شود. به‌دنبال آن، بسیاری افراد همچون بسیجیانِ دوران دفاع مقدس توانستند این واقعیت را درک کنند و در ایجاد تاریخ توحیدی شریک شوند. مقام معظم رهبری«حفظه‌اللّه» در این مسیر به‌خوبی پیش می‌روند، این که مکرر از ایشان می‌شنویم که ناکامی‌های نظام سلطه را رصد کنید تا بفهمید که دوره‌ی آن‌ها گذشته است، حکایت از آن دارد که متوجه‌ی حضور تاریخی حضرت حق در این دوران هستند. دو نکته در سخنان ایشان همواره تاکید می‌شود. یکی این‌که به ناکامی‌های نظام سلطه بسیار نظر کنید. دوم این که اعتماد خود را به وعده‌های الهی بیشتر نمائید. این دو توصیه، توصیه‌های به‌روزی است و متعلق به این تاریخ است و نگاه سکولاریته به عالم، حضوری را که در این دو توصیه نهفته است نمی‌فهمد و به‌همین دلیل که متوجه تحقق چنین حضوری در عالم نیست، آن را به چیزی نمی‌گیرد و در نتیجه از بین می‌رود.

**نحوه‌ی سقوط یک تمدن**

یک تمدن از آن جهت از بین می‌رود که توانایی و ظرفیت احساس حضور تمدن جدید را ندارد و پیوسته در پیله‌ی خود فرو می‌رود. ابن‌خلدون در این‌باره نکته‌های مهمی را متذکر شده است. ایان باربر در کتاب «علم و دین» توضیح می‌دهد که نابودی یک تمدن همانند خراب‌شدن یک قصر نیست، بلکه نابودی‌ یک تمدن همانند ترک یک قصر و خالی ماندن آن از سکنه است. به همین جهت منتظر نباشید تا کشورهای مدرن خراب شوند و سپس حضور دینی خود را شکل دهید. بلکه متوجه باشید که بشریت در حال اسباب‌کشی از قصر مدرنیته است. تمام معادلات و تغییرات منطقه‌ی غربِ آسیا حکایت از اسباب‌کشی بشر از فرهنگ مدرنیته دارد. حتی بنده عصیان و بی‌قراری جوانان را حمل بر این می‌کنم که در حال جستجوی خود در این تاریخ هستند ولی هنوز نتوانسته‌اند بین تاریخ قدسیِ پیش آمده و تاریخ گذشته که تاریخ سکولارِ مدرنیته است، یکی را انتخاب کنند. و حیرانی و عملکردهای خاص آنها در این فضا شکل می‌گیرد؛ چرا که هنوز هیچ چیز ثابتی برای اقناع آنها وجود ندارد زیرا نه حجاب مدرنیته امکان فهم تاریخ قدسی را به آن‌ها می‌دهد و نه فرهنگ مدرن آن‌ها را قانع کرده است.

**جایگاه فلسفه و عرفان در تحقق تمدن اسلامی**

**سؤال:** تمدن به‌معنای گسترده‌ترین سطح هویت فرهنگی است که تمامی رویدادهای اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و هنری را در برمی‌گیرد. تمدن اسلامی از همان آغازِ ظهور اسلام شروع به شکل‌گیری کرد. چند قرن بعد به اوج رسید. سپس به مرور زمان دچار اُفت و فروکاهش شد. در قرن اخیر صحبت از احیای تمدن اسلامی به‌گوش می‌رسد و مقام معظم رهبری با عبارت «تمدن‌سازی نوین» از آن یاد کردند. نقطه‌ی عطف این حرکت را باید در انقلاب اسلامی ایران و تشکل دولت اسلامی دانست. البته برای تحقق کامل و رسیدن به روزهای اوج این تمدن راه طولانی باقی مانده است. در این‌میان نقش علوم انسانی- اسلامی بسیار پررنگ است. به عبارت دیگر، علوم نقش مهمی در تحقق این تمدن دارند و از جمله آن علوم، علم فلسفه و عرفان است. حال پرسش اصلی این است که نقش فلسفه و به‌ویژه عرفان در ایجاد تمدن نوین اسلامی چیست؟ آیا منتقدان فلسفه و عرفان خواسته یا ناخواسته با ظهور این تمدن مخالفت می‌کنند؟

**جواب:** ابتدا خوب است به تقسیم‌بندی منتقدان به فلسفه و عرفان بپردازیم. عده‌ای فلسفه را در مقابل عرفان کافی نمی‌دانند و می‌گویند فلسفه‌ی پاسخ‌گوی کشش‌های بنیادین ما نیست و عرفان را طوری می‌بینند که عملاً باید از فلسفه عبور کنند، نه آن‌که فلسفه را زیر پا بگذارند. حرف اساسی آن‌ها این است که نمی‌توان با مفهوم و معنایِ خدا معاشقه کرد و فلسفه تنها معنا و مفهوم خدا را به‌ ما می دهد و نه وجود خدا را. بنابراین عده‌ای از آن جهت فلسفه را نقد می‌کنند که معتقدند خداوند معرفت بالاتری را برای بشر اراده کرده و آن اُنس با حق است از طریق اسماءُ‌الله. به همان معنایی که قرآن می‌فرماید: «وَ لِلَّهِ الْأَسْماءُ الْحُسْنى‏ فَادْعُوهُ بِها»(اعراف/180) خداوند اسمای حسنایی دارد که باید از آن طریق او را بخوانیم. برای نمونه، «اسم حیّ» که از اسما خداوند است می‌تواند راه گشوده ما به سوی حضرت حق باشد. کسی که در خطاب به حضرت حق بگوید: «یا حی» و حجاب میان خود و نور حیّ را برطرف کند، با نوری از انوار الهی مأنوس ‌شده و یک نحوه اشباع قلبی پیدا می‌کند و حس حضور در عالم بیکرانه‌ی حقیقت را از آن طریق در خود می‌یابد. از این‌رو گفته می‌شود فلسفه بعد از اثبات وجود خدا در همان مرحله متوقف است و به همین جهت برای نمونه،‌ ملاصدرا در عین اینکه خدای فلسفی را اثبات می‌کند، ولی خدای عرفانی را که به خدای انبیاء نزدیک‌تر است مدّ نظرها قرار می‌دهد. و در آثار خود- به‌خصوص در کتاب «ایقاظ النائمین»- تلاش می‌کند تا آنچه را که از عرفا یافته‌ به صورت فلسفی بیان کند. در شیعه کسانی که با عرفان و فلسفه مرتبط هستند عموماً از این طریقه‌ها خواهان کسب حضور در محضر حق هستند به همان صورتی که قرآن به آن تذکر داده است و می‌فرماید: خدای را اسماء حُسنا و تجلیات متعالی است، «فَادْعُوهُ بِها» او را از طریق همان اسماء بخوانید، به همان معنایی که دائماً نظر به حضور حق در عالم داشته باشید و ما از این طریق از دین سطحی و از آن بدتر از دین قشری عبور می‌کنیم. قشری‌گری دو ضربه به دین الهی می‌زند؛ یکی این که به‌شدت دین را تقلیل می‌دهد و آن را از مراتب عالیه‌اش به پایین می‌آورد. از آن بدتر این‌که، دینی را به صحنه می‌آورد که هرگز جواب‌گوی روح بنیادین طلبِ بشر امروزی نیست. بدین لحاظ می‌توان مخالفت با فلسفه و عرفان را در فضای تحجر مطرح کرد چنین کسانی قصد ندارند بیشتر فکر کنند تا متوجه شوند که بشر امروز به نفخه‌ی الهی، آماده‌ی رجوع به خدایی بس متعالی است.به بشر، به‌ویژه به بشر امروزی نمی‌توان گفت «چراغ خرد خاموش کن و کورکورانه تقلید کن» این روش جواب نخواهد داد. اما در پاسخ به پرسش شما باید عرض کنم که عارف بالله در تلاش است تا روح خدا را در ظرف تاریخی که در آن زندگی می‌کند، جستجو کند. فلسفه خدایی را اثبات می‌کند که خدای خالق است. اما عارف می‌فهمد که «كُلَّ يَوْمٍ هُوَ في‏ شَأْنٍ»(الرحمن/29). خدا همواره و در هر تاریخی به صورتی خاص در صحنه است. بنابراین عارف، خدایی را طلب می‌کند که در هر تاریخی ظهور خاص خود را دارد.

تعبیر بنده از خدای عرفانیِ روزگار ما، خدای امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» است. بشر امروز خواهان خدایی است که حضرت امام خمینی متذکر آن است. خدای انتزاعی، یعنی خدایی که با استدلال‌های عقلی مدّ نظرها قرار می‌گیرد و در دانشگاه‌ها تدریس می‌شود، خدایی نیست که دیروز و امروز داشته باشد، این غیر از خدایی است که تجلی هر روزین دارد، از این جهت باز تأکید می‌کنم هیچ عارفی به‌دنبال خدایی که فلسفه مفهوماً او را ثابت می‌کند، نیست. عارف به‌دنبال خدایی است که هر روز در ظرف تاریخ به جلوه می‌آید. این مطلب در جزوه‌ی «روحیه‌ی تمدّن‌سازی و عرفان اسلامی» مورد بحث قرار گرفته[[4]](#footnote-4) که چگونه مرحوم آیت‌الله قاضی در تاریخ خودش به شدت دنبال خدایی است که در عالم ظهور کرده و آن مرد بزرگ درست هم تشخیص داد در صورتی که اگر ایشان در روزگار ما زیست می‌کرد به‌جای شهید چمران‌ها و شهید صیادها نقش خود را بازی می‌کرد. صیادها و چمران‌ها به دنبال خدای این تاریخ بودند و اگر مرحوم قاضی در این تاریخ بود، به‌دنبال خدای این تاریخ می‌رفت زیرا عارف در جستجوی خدایی است که در صحنه است. خدا به‌عنوان بنیادی‌ترین حقیقت موجودِ عالم که فی‌الحال در صحنه است و بر این اساس با خدای مفهومی که فقط اثبات می‌شود مطلب به انتهای خود نمی‌رسد. وجود مبارک اهل‌بیت«علیهم‌السلام» با خداوند معاشقه می‌کردند نمونه‌اش مناجات‌های فوق‌العاده خمسه‌عشر است که قصه‌ی معاشقه‌ی حضرت سجاد«علیه‌السلام» با حضرت حق است. عارف واقعی همیشه با خدای حاضر در تاریخش مأنوس است، خدایی که نهایت وجود و بنیادی‌ترین حقیقت عالم است؛حال چگونه می‌توانیم این خدا را نخواهیم، یا راضی باشیم به حاشیه برود و یا از تاریخ بیرون افتد؟ آفاتِ نپذیرفتن چنین خدایی آنچنان فاجعه‌آمیز است که بهتر است به جای پرداختن به آن به برکاتِ به‌حضورآمدن خداوند در زمان و زمانه بپردازیم که چگونه زندگی‌ها را معنا می‌بخشد و از رنج بی‌تاریخی نجات می دهد. نیاز نیست وقت خود را صرف بحث‌ با کسانی بکنیم که منکر حضور خدا در عالم‌اند. توصیه‌ی بنده به رفقایی که مشغول این امور بودند آن بود که حتی جواب آن‌‌‌ها را هم ندهید. کار شما فعالیت‌هایی در مسیر نظر به خداوند است و به صحنه‌آوردن زندگی‌هایی که خداوند در آن به درخشش آمده است. این جریان‌ها به‌واقع در یک کلافه‌ی بی‌تاریخی دست و پا می‌زنند و ما هم خود را گرفتار آن فضا کرده بودیم. فراموش نکرده‌اید که حضرت امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» چگونه خطاب به گورباچف فرمودند از این به بعد مارکسیسم و لنینیسم را باید در موزه‌هاجستجو کرد؟ این نحوه از سخن‌گفتن را باید نوعی شعور تاریخی بدانیم. بنابراین دوره‌ کسانی که بخواهند با خدای عرفانی طرح دعوا کنند، گذشته است. بدین لحاظ در جواب سؤال حضرت‌عالی می‌خواهم عرض کنم ما برای تحقق تمدن اسلامی نمی‌توانیم از فلسفه و عرفان اسلامی چشم‌پوشی کنیم و همین‌طور که می‌فرمایید مخالفت با فلسفه و عرفان، مخالفت با تحقق تمدن اسلامی و باقی‌ماندن در زیر سایه‌ی تمدن غربی خواهد بود.

**سؤال:** عرفان امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» دارای چه ویژگی‌ها و خصوصیاتی است که تا این‌اندازه توانسته حیات‌بخش باشد و موجب تاثیرات ژرف اجتماعی در ایران و دیگر کشورهای منطقه شود؟

**جواب:** واقعیت امر این است که توحید ناب عرفانی، والاترین نیاز این نسل است. این که رئیس‌جمهور امریکا اذعان می‌کند که نمی‌توان ایران را نادیده گرفت و آن را از معادلات قدرت حذف کرد، یک واقعیت تاریخی است. تفسیر بنده از این اعتراف این است که نوعی خاص از حضور اراده‌ی الهی از طریق ایران در این تاریخ به میان آمده است. عرفانی که امام خمینی«رضوان‌اللّه‌تعالی‌علیه» متذکر آن است ناظر به حیرانیِ بشر امروز نسبت به طلب بنیادین‌اش می‌باشد. امام در اولین کنگره‌ی نهج‌البلاغه خطاب به دانشمندان جهان گفتند: اندیشمندان جهان بیایند و در رابطه با این جمله‌ی امیرالمؤمنین«علیه‌السلام» بحث کنند که حضرت در مورد نحوه‌ی حضور خداوند در عالم می‌فرمایند: «مَعَ‏ كُلِ‏ شَيْ‏ءٍ لَا بِمُقَارَنَةٍ وَ غَيْرُ كُلِّ شَيْ‏ءٍ لَا بِمُزَايَلَةٍ» او با هر چیزی هست ولی نه آنچنان که در کنار آن چیز باشد و غیر هر چیزی است ولی نه آنچنان که جدای از آن چیز باشد. بنده به شما قول می‌دهم، اگر زبان ارائه این مطلب را در هر نقطه از دنیا داشته باشیم در برگرداندن خدا به تاریخ موفق و پیروز خواهیم بود.

امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» توحید را به بهترین شکل در آثار خود و در عمل تدوین کرده‌اند. بنده معجزه‌ی حضرت امام را، انقلاب اسلامی ‌نمی‌دانم؛ انقلاب اسلامی را حاصل تلاش یک سالکِ الی ‌الله‌ می‌دانم که آثاری در نوشته‌ها و گفتار خود برای حیات بشرِ این دوران گذاشته تا انسان‌ها به کمک آن‌ها آثار بتوانند خدا را به تاریخ خود و زندگی خود برگردانند در آن حدّ که حاصل آن خداگرایی در صحنه‌ی اجتماعی به فعلیت ‌آید. در فهم اندیشه‌ی امام بشری که به دنبال حیرت قدسی است، آن حیرت را به‌دست می‌آورد، به همان معنایی که رسول خدا«صلوات‌اللّه‌علیه‌وآله» از حضرت حق تقاضا می‌کنند: «رَبّ زِدْنی تَحَیُّرا» پروردگارا! بر تحیّر من بیفزا، توحید است که تحیّر و حیرت می‌آورد. در این رابطه است که تأکید می‌شود گسست عرفان از حضور تاریخی که در آن به‌سر می‌بریم، محال و ناشدنی است.

ملاحظه فرمودید که حضرت امام در تفسیر سوره‌ی حمد، تنها به تفسیر «بسم اللّه الرّحمن الرّحیم، الحمدللّه ربّ العالمین» پرداختند و فرصت ادامه‌ی آن پیش نیامد ولی در تفسیر همین چند فراز کار بزرگی انجام دادند از آن جهت که افق توحید اسلامی را که این انقلاب بنا دارد به صحنه آورد، نشان دادند و دامن توحید عرفانی را از عرفان‌های کاذب پاک نمودند، حتی بعضی از گروه‌های صوفیه به‌واسطه این تفسیر متنبه شدند و تغییر جهت دادند. اشتباه ما این است که مراکز علمی و دینی ما راه گشوده ‌شده به‌دست حضرت امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» را دنبال نکردند. بنده در شرح مختصری که در کتاب «اسماء حسنی دریچه‌های نظر به حق» بر شرح دعای سحر حضرت امام«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» نوشته‌ام، امیدم آن بود بتوانم نسل جوان را برای رجوع به شرح دعای سحر امام آماده سازم. بنده وظیفه‌ی امروزین خود و جریان‌های فرهنگی را این می‌دانم که به‌عنوان کار فرهنگی،زمینه‌ی رجوع به آثار عرفانی حضرت امام را برای این تاریخ فراهم کنیم. عرفان امام، عرفان توحیدِ اهلُ‌البیت است، در عین عبور از نیهیلیسم. به یک معنا حضرت امام شارح عرفان محی‌الدین است. در نامه به گورباچف نوشتند که چندتن از نخبگانتان را بفرستید تا مطالب باریک‌تر از مویِ محی‌الدین برایشان تدریس شود. حضرت امام عرفان محی الدین را به صورتی شُسته و رُفته و سرزنده در تفسیر سوره‌ی حمد و در کتاب‌هایی مثل «مصباح الهدایه» و «چهل حدیث» مطرح کردند. شاخصه‌ی اصلی‌ عرفان امام، جمع‌بندی‌های عالی عرفان محی الدین، همراه با ذوق شجاعانه‌ی شیعه است تا به عنوان آثاری مطمئن در راستای تحقق اهداف انقلاب اسلامی که بازگشت خدا به تاریخ است، برای امروز ما در میان باشد. در چنین عرفانی است که استکبار با آن‌همه اثار رعب‌آور به چیزی گرفته نمی‌شود و در مقابل فشارهای آن قد خم نمی‌نماید. با چنین توحید عرفانی است که می‌بیند آمریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند.

به امید آن که به عنوان سربازان انقلاب اسلامی بتوانیم از عرفان حماسی حضرت روح الله«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» بی‌بهره نباشیم.

با نظر به این‌که تاریخ ما با حضور حضرت روح اللّه«رضوان‌اللّه‌تعالی‌علیه» از ظلمات شاهنشاهی رسته، برای عبور از عقل سکولارزده‌ی فرهنگ مدرنیته در راستای بایسته های تبلیغ معنوی باید به عقلی نظر کرد که سیره‌ی آن مرد بزرگ، متذکر آن عقل بود و در این رابطه یادداشت‌هایی هست که به صورت سرفصل‌‌ خدمت شما به‌عنوانِ چشم‌اندازی برای تفکر در این تاریخ عرض می‌کنم، به امید آن‌که شامل دعایی شویم که فرموده‌اند: «رَحِمَ الله اِمْرَءً وَ عَلِمَ مِنْ اَیْنَ وَ فی اَیْنَ وَ اِلی اَیْنَ»[[5]](#footnote-5) خدا رحمت کند آن کسی را که بداند در کجا بود و در کجا هست و به سوی چه هدفی رهنمون است.

**1**- پیامبران نه‌تنها هدف انسان‌ها را که اُنس با حضرت حق است، روشن نمودند؛ از آن مهم‌تر، راهِ رجوع به حضرت حق را نیز در مقابل بشریت قرار دادند و از این جهت ادیان الهی، آرمان‌های کاربردی را به بشریت هدیه نمودند. برای گشودگی در تاریخی که در آن قرار داریم، نه تنها بایدحضرت روح اللّه«رضوان‌اللّه‌تعالی‌علیه» را مدّ نظر قرار داد؛ بلکه راه و روش چنین سلوکی باید نظر به شخص حضرت امام باشد که با خدایِ حیّ و حاضر مرتبط است. در این فضا باید به خود بنگریم و نیروهای وِلایی در این فضا باید با همدیگر تعامل کنند تا با به‌صحنه‌آمدنِ عقل قدسی و ظهور معنویت مناسب ایده‌ی انقلاب اسلامی، امیدِ ادامه‌ی آینده‌ی انقلاب اسلامی بر همگان ظهور کند.

**2-** هر تاریخی عقل مخصوصی را به صحنه می‌آورد و به حکم «كُلَّ يَوْمٍ هُوَ في‏ شَأْنٍ» خداوند با حضوری خاص در هر تاریخی ظهور می‌کند و تنها با عقلِ آن تاریخ می‌توان در آن تاریخ با خدا مأنوس شد. حال اگر کسی در صدد است آزاد از خدای ِ مفهومی، با خدایِ این تاریخ مرتبط شود باید راه‌کارِ این ارتباط را در دو چیز جستجو نماید؛ یکی در دیدن انقلاب اسلامی و دیگر درک و فهم درست جریان‌های وفادار به انقلاب با هر عنوان و سلیقه‌ای که رجوع به معنویت مذکور دارند. زیرا اساسی‌ترین هویتِ هر ملتی، در تاریخِ آن ملت نهفته است و هویتِ ملت ما، در حضور تاریخی زعیمی چون حضرت روح اللّه«رضوان‌اللّه‌تعالی‌علیه» قرار دارد. از این رو با نگاه جدّی به حضور تاریخیِ ایشان می‌توان از چنگال روحِ تمامیت‌خواه مدرنیته آزاد شد. تا به‌جای ادامه‌ی مدرنیته، به ادامه‌ی خود بپردازیم و زمینه‌ی «تفکر» را در جامعه‌ی خود بنا بگذاریم. تفکری که مخصوص این تاریخ است و حضرت امام متذکر آن بودند.

**3-** کسانی که از یک طرف هنوز نتوانسته‌اند به ناتوانی آن عقلی که فرهنگ تجدد به تاریخ آورده است، پی ببرند و از طرف دیگر به عقلی که انقلاب اسلامی به این تاریخ آورده است، دست نیافته‌اند، گمان نکنند با پذیرش عقل تجدد و معنویت متجدد، رفتار و کردار معنویت آن‌ها، رفتار و معنویتی برتر از رفتار و معنویت نیروهای انقلابی است و جایی برای آینده‌ی خود شکل داده‌اند، با عقل و رفتار معنویت فرهنگ تجدد از ملت خود فاصله می‌گیرند بدون آن‌که در اردوگاه تجدد جایی و جایگاهی داشته باشند و به معنویتی حقیقی دست یابند.

وقتی در زمانه‌ای زندگی می‌کنیم که با سیطره‌ی فرهنگ تجدد روبه‌روئیم و هنوز نتوانسته باشیم علل تزلزل آن تمدن را احساس کنیم، به زحمت می‌توان متوجه حضور «تاریخی» شد که انقلاب اسلامی در این تاریخ گشوده است؛ مگر آن‌که تابع مشهوراتِ دوران نباشیم و به امکاناتی که در ذات انقلاب اسلامی نهفته است بیندیشیم و به آینده‌ای که ماورای فرهنگ تجدد، در حال طلوع است نظر کنیم، هرچند در عالَمی که همه‌ی مناسبات آن را فرهنگ تجدد معنا کرده است، غریب بمانیم؛ ولی گمان نکنیم راهی جز راه تجدد در مقابل ما نیست.

**4-** وقتی طراحی تاریخ به عهده‌ی غرب قرار گرفت و همه‌ی جهان از غرب پیروی کردند و همه پذیرفتند باید در زندانِ توسعه‌‌نیافتگی به روش غربی، زندگیِ خود را به پایان برسانند؛ نقطه‌ی امیدی از طریق حضرت امام خمینی«رضوان‌اللّه‌تعالی‌علیه» و انقلاب اسلامی برای برون‌رفت از این زندان ظهور کرد و انقلاب اسلامی شکل گرفت. ولی در صورتی در بستر انقلاب اسلامی می‌توان از زندان آن نوع توسعه‌نیافتگی رهایی یافت که متوجه باشیم عقل و معنویت برون‌رفت از آن زندان، عقلی و معنویتی است ماورای معنویت و عقلانیتی که غرب مدّ نظر بشر قرار داده و ما هنوز به چنین عقلی ورود نکرده‌ایم. آن عقل و معنویت، عقلی و معنویتی است که انسان بتواند به کمک آن، اراده‌ی حضرت حق را در این تاریخ احساس کند و ماورای عقل مفهومی به عالم نظر اندازد، بدین معنا که با چشمِ قلب به تاریخ خود بنگرد. چیزی که از طریق انقلاب اسلامی به این تاریخ برگشته است و شهدا آن را احساس کردند و رهِ صدساله را یک‌شبه طی نمودند.

**5-** مشکل جهان کنونی چیزی جز تیرگی افق آینده نیست و جهانی که ما با انقلاب اسلامی شروع کرده‌ایم، آینده‌ای غیر از آینده‌ی جهان غرب دارد و نمی‌خواهیم با توسعه‌یافتگی به روش غربی با همان مشکلاتی روبه‌رو شویم که فعلاً در مقابل غرب قرار دارد. این جاست که معنای امیدواری نسبت به معنویتی قابل اطمینان در متن انقلاب اسلامی به بشریت این دوران برمی‌گردد و به یک معنا، «حقیقت» جای «مصلحت» می‌نشیند.

ما هنوز متوجه نیستیم که انقلاب اسلامی مسئولیت بزرگی در فهم سایر اندیشه‌هایی که وفادار به انقلاب هستند بر دوش ما گذارده‌است و از معجزه‌ی تعامل با این افراد و این افکار غافلیم، زیرا نمی‌دانیم چگونه عقل‌ها در زمانه‌ی انقلاب اسلامی به هم پیوسته‌اند و همه‌ی آن افکار تنها در پیوستگی کامل، صورت حقیقی انقلاب اسلامی را می‌نمایانند و در آن صورت است که معلوم می‌شود ما چه هستیم و چه داریم و چگونه می‌توانیم باشیم. در این صورت همه‌ی شما به عنوان جبهه‌ی فکری انقلاب، نگهبان تفکری خواهید شد که با انقلاب اسلامی شروع شده و می‌رود که به شکوفایی بنشیند. قوام این فکر به فهم اندیشه‌هایی است که در زیر سایه‌ی انقلاب اسلامی مستقل از یکدیگر نیستند و خود را گرفتار توهّمات فرقه‌ای و گروهی و قبیلگی و حزبی نکرده‌اند. در این رابطه رهبر انقلاب روحیه‌ی «تحمل مخالف» را متذکر می‌شوند، به همان معنای «رُحَماءُ بَيْنَهُمْ» و نه به معنای سازش با دشمن.

6- درک درست انقلاب اسلامی ما را متوجه سعه‌ی آن انقلاب در تحقق معنویتی راستین می‌کند و اگر متوجه این امر باشیم خود را در افقی دور دست و با استحکامی قابل قبول احساس می‌کنیم و بر این مبنا برای جامعه‌ی خود برنامه‌ریزی می‌نماییم تا از گرفتاریِ گسستِ بین علم و فرهنگ و دیانت آزاد شویم و ناظرِ رنج دویست ساله‌ی این گسست نباشیم. یکی از مأموریت‌های علوم انسانی در این موضوع است که علت این گسست را بیابد و نشان دهد چرا ما نمی‌توانیم از پژوهش‌ها و تحصیل‌کرده‌های دانشگاه‌های خود در امور کشور استفاده‌ی لازم را ببریم و چرا فرهنگ‌ قدسی ما حضوری فعال در تصمیمات اداری ما ندارد. آیا جز این است که در ابتدای امر باید در زمین خود، خود را و معنویت خود را جستجو کنیم و نه در زمینی و تاریخی که تجدد در آن ظهور کرد؟ و این تنها در این تاریخ با توجه به حضور تاریخی انقلاب اسلامی و با نظر به سلوک حضرت امام خمینی«رضوان‌اللّه‌تعالی‌علیه» و عقل مناسب این حضور، ممکن است، چیزی که جبهه‌ی فرهنگی انقلاب اسلامی، سخت باید نسبت به آن بیندیشد.

**7-**  تجربه نشان می‌دهد که انقلاب اسلامی استعداد آن را دارد که تحولی در روح و جان و دل مردم ایجاد نماید تا در زیر سایه‌ی آن تحول، تحول لازم در علوم ما شکل بگیرد و از این جهت با نظر به تقدیری که خداوند برای ما رقم زده و آن جدیت و پافشاری نسبت به انقلاب اسلامی است - به عنوان بستری که ساز و کار ادامه‌ی ما در آن قرار دارد- باید مجال نقش‌آفرینی در انقلاب اسلامی مورد بحث قرارگیرد. به این اعتبار که مردم با رجوع به انقلاب اسلامی‌ با ملکوت حضرت امام خمینی«رضوان‌الله‌‌تعالی‌علیه» مرتبط شوند. این است آن اعتدمعنویت حقیقیال حقیقی که درآن، نه از نظر به عالَمِ ظاهر غفلت می‌شود و نه از حضور در عالمِ باطن. و حاصل آن معنویت، پایداری و حضور در آینده‌ی تاریخ است زیر سایه‌ی انقلاب اسلامی. زیرا انقلاب اسلامی را اگر در نسبت با مبادی آن پذیرفتیم که همان قلب وارسته‌ی حضرت روح‌الله است، انقلاب اسلامی نه تنها دریچه‌ی رجوع ما به عالم ملکوت خواهد بود، بلکه ما را در عالم ناسوت به هماهنگیِ لازمی می‌رساند که باید در همه‌ی ابعاد نظام اجتماعی‌مان بدان دست یابیم و هم اکنون از فقدان آن رنج می‌بریم؛ زیرا وجه ملکوتی انقلاب اسلامی از وجه ناسوتی آن جدا نیست، بلکه آن دو؛ ملازم هم می‌باشند و نظر به هر کدام، ما را به وجه دیگر رهنمون می‌شود. آیا عزیزانِ ما در جبهه‌ی فکری انقلاب اسلامی که در صدر احیائ معنویت‌اند، بر این موضوع به اندازه‌ی کافی فکر کرده‌اند؟

**8-** انقلاب اسلامی در موقعیت خاص تاریخی‌اش از یک طرف نظر به التزام انسان‌ها به شریعت دارد و از طرف دیگر با عقل تاریخیِ جهان مدرن روبه‌رو است و در این رابطه است که تأکید می‌شود انقلاب اسلامی عقل خاص خود را دارد که نه عقل دوران‌های گذشته‌ی ما است و نه عقل جهان مدرن است؛ بلکه عقلی‌ است مخصوص این تاریخ. البته باید توجه داشت که با توجه به سیطره‌ی عقل مدرن، عقل مدرن به‌عنوان عقل برتر تفسیر نشود و بدانیم تازه به صِرف نامطلوب‌دانستنِ نظمِ موجودِ جامعه‌ی خود، نظم مطلوب پدید نمی‌آید؛ بلکه ما با عقل مخصوص انقلاب اسلامی می‌توانیم نظم و معنویت مخصوص جامعه‌ی خود را شکل دهیم. هرچند این کار، کار آسانی نیست، ولی تنها راه است.

البته باید مواظب بود معنویت و عقلِ زنده در هر زمان با صورت انتزاعیِ معنویت و عقل دوران‌های گذشته اشتباه نشود. این معنویت و عقل را باید در وقت و زمان یافت بدون آن‌که نسبت به معنویت و عقل دوران‌های گذشته بیگانه بود. معنویت و عقلی که با انقلاب اسلامی ظهور کرد، معنویت و عقل صرفاً انتزاعی نیست که تنها به شناسایی جهان اکتفا کند بلکه معنویت و عقل، جهان‌ساز است ولی نه به آن معنایی که در سایه‌ی زمانِ غربی خود را معنا کند بلکه این معنویت و عقلی است که نسبت ما با جهان را با رویکردی قدسی که انسان‌ها باید داشته ‌باشند معنا می‌کند و ضامن پیوستگی ملّت با همدیگر و با فرهنگ دینی خودمان خواهد بود و می‌رود که شئون زندگی وجامعه‌مان را معنایی مناسبِ این تاریخ ببخشد، زیرا معنویت و عقل ما باید در زمین زندگیِ این جا ریشه داشته باشد. معنویت و عقل، هر معنویت و عقلی باشد باید در زمین ما ریشه داشته‌ باشد زیرا با معنویت و عقل ریشه کرده در زمین و سیراب از تذکر تاریخی است که می‌توان گذشته را باز شناخت و از آن‌جا نظری به آینده کرد.

**9-** با حضور تاریخیِ انقلاب اسلامی باید به تحقق معنویتی اندیشید که از افراط و تفریط‌های سیاسی و ایدئولوژیک عبور کرد‌ه باشیم و با درک همدیگر از گسستگی جامعه‌ی خود قدمی فراتر نهیم، تا علم و فرهنگ و دین به هماهنگی لازم دست یابند و این با معنویت و عقلی که ضامن پیوند اجزاء و شئون مسائل اجتماع ما باشد ظهور می‌کند. با این عقل و معنویت، نظم و قانون نیز رعایت می‌شود، در صورتی که متوجه اراده و مشیتی باشیم که از طرف خداوند در این تاریخ به میان آمده‌است. شعور تاریخی ما با نظر به آن اراده و مشیت ظهور می‌کند. این اراده آموختنی نیست، باید به آن نظر کنیم و در باطنِ خود آن‌ را احساس نماییم. آن اراده، روح این جامعه است و معلوم است زمانه‌ی بی روح، خشک و ملال آور خواهد بود و بستر هیچ تفکری نیست. معنویت و عقلِ بیگانه‌شده از زمانه نمی‌تواند جهان تازه‌ای بنا کند، از این جهت باید به معنویت و عقل تاریخیِ انقلاب اسلامی نظر کرد. چیزی که شهدای ما در درک آن پیش‌تاز بودند و ما باید با روحیه‌ی انقلابیِ لازم، ادامه‌دهنده‌ی راه آن‌ها باشیم.

والسلام علیکم و رحمة اللّه و برکاته

1. - حضرت سجاد«علیه‌السلام» مى‏فرمايند: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ عَلِمَ أَنَّهُ يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَقْوَامٌ مُتَعَمِّقُونَ‏ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ وَ الْآيَاتِ مِنْ سُورَةِ الْحَدِيدِ إِلَى قَوْلِهِ وَ هُوَ عَلِيمٌ بِذاتِ الصُّدُور» خداوند مى‏دانست در آخرالزمان اقوام متعمّقى مى‏آيند كه براى آن‏ها سوره توحيد و شش آيه اول سوره حديد را نازل كرد. اين خبر نشان مى‏دهد براى فهم سوره‏ى توحيد و شش آيه‏ى اول سوره‏ى حديد نياز به روح آخرالزمانى است. [↑](#footnote-ref-1)
2. - نهج البلاغه، خطبه‌ی اول [↑](#footnote-ref-2)
3. - خاطرات و مبارزات حجت‌الاسلام فلسفی، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ص 466 [↑](#footnote-ref-3)
4. - جهت مطالعه‌ی جزوه‌ی مذکور، به سایت المیزان در قسمت نوشتارها، قسمت جزوات رجوع شود. [↑](#footnote-ref-4)
5. - فیض کاشانی،الوافي، ج‏1، ص: 116 [↑](#footnote-ref-5)